



درآمد

آیت‌الله حسن ممدوحی کرمانشاهی (متولد ۱۳۱۸ کرمانشاه) و در حال حاضر عضو جامعه مدرسین قم است. ایشان پیش از سی جلد کتاب در مباحث مختلف دینی ارائه کرده است. آیت‌الله ممدوح به سبب مرادۀ پدرش با شهید اشرفی اصفهانی خاطرات زیادی از آن بزرگوار دارد.

کارها در تاریخ می‌ماند...

■ **خاطراتی از شهید محراب در گفت و شنود شاهد یاران**
با آیت‌الله حسن ممدوحی کرمانشاهی

علم و آگاهی چیزی از آن شهید ندیدیم. فرمودید که پدر بزرگوارتان از بانیان مدرسه آیت‌الله بروجردی بودند، چون از تجار کرمانشاه بودند و بالطبع وضع مالی ایشان خوب بوده است و فردی خیر هم بوده‌اند. پدران چه خاطره‌ای از بنای آن مدرسه و مسائل مالی مربوط به بنای آن جا داشتند؟

تأسیس آن مدرسه از منزل ما آغاز شد. روزی که تجار جمع شدند، آقای اشرفی هنوز به کرمانشاه نیامده بودند. خلاصه، مقداری پول جمع شد که نماینده آقای بروجردی آن‌ها را به محضر ایشان برد. البته مبلغ زیادی نبود، فقط زمین را کسی وقف کرد به نام آقای حاج عباس‌علی فرهودی، که پس از مدتی فهمیدند جزو موقوفات سه دانگ و چهار دانگ چند صد سال پیش بوده است، پس قبل از این که کاری کنند، رفتند خدمت آقای بروجردی و آن‌جا را اجاره نود ساله کردند و بالاخره آن مدرسه را ساختند.

پدران از روایات شهید چه تعریف‌هایی می‌کردند؟

پدرم خیلی از شهید راضی و خیلی هم با ایشان رفیق بود. همیشه درد دل آقای اشرفی پیش پدر ما بود، هر وقت به منزل ما می‌آمد یا پدر ما خدمت ایشان می‌رفت اگر درد دلی داشت، به ایشان می‌گفت و هر دو خیلی هم‌راز و هم‌نفس یکدیگر بودند.

شما در مدرسه بروجردی تحصیل نکردید؟ مستقیم به قم رفتید؟

و بالاخره قسمت او هم این بود که خداوند متعال این مرد بزرگ را با شهادت به نزد خود ببرد و خون پاکش در راه اسلام ریخته شود. او از هر نظر خیلی مرد بزرگواری بود.

آیت‌الله اشرفی در کرمانشاه شهید شد و قاعده‌اش هم این بود که در همان کرمانشاه برای ایشان مدفنی درست کنند، اما بستگان ایشان صلاح ندانستند و پیکر مطهر را به اصفهان بردند.

زندگی ایشان بسیار ساده بود و بسیار مؤمن، خوددار، باتقوا، محتاط و در عین حال دارای درجات بالا بود. در مکاسب و کفایه، جزو شاگردان خوب مرحوم بروجردی و از کسانی بودند که برای طلبه‌ها مایه تعلیم و تربیت بوده‌اند که متأسفانه قدر آن‌ها را هم نمی‌دانستند.

گویا خودشان این گونه وصیت کرده بودند.

نمی‌دانم. اما در اصفهان هم پایگاه خیلی خوبی برای‌شان درست کرده‌اند. مزاری عمومی که در آن رفت و آمد وجود دارد و افتخاری برای تمام بستگان‌شان است. ما جز خوبی، رعایت تقوا، بی‌ریایی،

می‌دانیم که پدر مرحوم‌تان که تا حدود هفده سال پیش در قید حیات بوده‌اند، از معاشران شهید اشرفی بوده‌اند. چه چیزهایی از رابطه این دو به خاطر دارید؟

قبل از این که من طلبه شوم، مدرسه‌ای در کرمانشاه تأسیس شد که پدرم نیز جزو بانیان آن بود. ایشان محمدحسین ممدوحی و از بازاریان بود. زمانی که مدرسه راه‌اندازی شد، من با پدر در آن‌جا همراه بودم و آیت‌الله بروجردی افرادی - از جمله شهید اشرفی اصفهانی - را به آن‌جا فرستادند. چند ماه پس از این که طلبه شدم، یادم می‌آید یک درس خیلی ابتدایی را من به آیت‌الله اشرفی پیشنهاد کردم و ایشان شروع به گفتن کردند، درحالی که در شأن ایشان نبود و چنین درس‌هایی را از طلبه‌های ممتاز هم می‌توان یاد گرفت. یکی دیگر از خصوصیات این بزرگوار، تقوای‌شان بود.

زندگی ایشان بسیار ساده بود و بسیار مؤمن، خوددار، باتقوا، محتاط و در عین حال دارای درجات بالا بود. در مکاسب و کفایه، جزو شاگردان خوب مرحوم بروجردی و از کسانی بودند که برای طلبه‌ها مایه تعلیم و تربیت بوده‌اند که متأسفانه قدر آن‌ها را هم نمی‌دانستند.

چه کسانی قدر آن‌ها را ندانستند؟

در نظام جمهوری اسلامی قدر آن‌ها را می‌دانستند، ولی در بعضی جاها آن‌چنان که باید رعایت حال‌شان را نمی‌کردند. ایشان تا آخر عمر در همان مدرسه ماند

واقعاً دلیل بر این بود که این مرد چقدر خلوص دارد. چنین کارهایی که همیشه می‌کرد، هم به ما و دیگران انرژی می‌داد و هم برایمان درس بزرگواری و اخلاص بود.

مرحوم اشرفی، مبارزی که مشت گره کند و جلوی مردم بیفتد نبود، ولی همواره با حضرت امام ارتباط داشت. امام برای ایشان نامه می‌نوشتند و شهید هم اوامر امام را مو به مو اجرا می‌کرد، حرف امام را تصدیق می‌کرد و مقلد آن بزرگوار بود.

پخش اعلامیه‌های امام نیز کار طلبه‌های جوانی بود که باید از این پشت بام فرار کنند و روی آن پشت بام بپرند.

بنابراین حلقه‌های ارتباطی وجود داشت.

ایشان در جایگاه خوبی که قرار داشت، همیشه مؤید بود و رفتار و کارهای امام را تأیید می‌کرد.

مرحوم حاج آقا عطاءالله اشرفی اصفهانی، بیننا و بین‌الله، در کرمانشاه سند روشنی از تقوا و علم بود. در مدرسه آیت‌الله بروجردی امام جماعت بود و شب‌های جمعه دعای کمیل را از حفظ می‌خواند. خادمان، چرخ‌ها را خاموش می‌کردند و ایشان دعای کمیل می‌خواند و صحبت می‌کرد. تا وقتی که ایشان بود مسجد آیت‌الله بروجردی ملامال از جمعیت می‌شد. ایشان اهل جدل نبود، ولی عده‌ای در کرمانشاه ظاهر شدند که اهل ریاست و به‌دست گرفتن این خطاها بودند که متأسفانه خیلی سخت با ایشان درافتادند.

در رژیم گذشته؟

در زمان شاه، در زمان انقلاب هم همین‌طور.

برخورد ایشان چگونه بود؟

ایشان اصلاً ترتیب اثر نمی‌داد. هیچ‌کینه‌ای در دل نداشت. هیچ حرفی هم پشت سر کسی نمی‌زد و فقط کار خودش را انجام می‌داد.

این رفتار بزرگوارانه و بزرگ‌منشانه ایشان را برانگیخته از کدام خصلت شهید می‌دانید؟

ایشان بسیار اهل مراقبه و به جای آوردن نوافل بود و عمری را با مراقبه زندگی کرد.

از مبارزات ایشان بگویید.

اطلاعیه‌های امام را رسماً تأیید می‌کرد. پس از انقلاب هم در جایگاه یک مأمور امام و اسلام‌به‌خوبی کار می‌کرد. لباس سپاه به تن می‌کرد، با این‌که آن وقت‌ها خیلی پیر بود. الحمدلله رب العالمین جزو خیراتی که وارد شهر ما شده بود این مرد بود.

ما برای تهیه مطالب این ویژه‌نامه، به هر جا که می‌رویم پس از گذشت بیست و هفت سال از شهادت ایشان همه‌اش صحبت از خیر و نیکی، اخلاق خوب، سیره و سیرت خوش، تقوا، زهد، خوش‌خلقی و خلیق‌بودن در مورد ایشان است. چطور می‌شود که فردی بیست و بیست و هفت سال است که شهید شده و حضور دنیوی ندارد و این همه یادگارهای خوب گذاشته است. چطور می‌شود که کسی به این اعلا درجه برسد؟

روایتی هست که می‌گوید اگر پس از فوت کسی چهل مؤمن به‌خوبی او شهادت بدهند، خداوند او را می‌آمرزد. در مورد ایشان چهل مؤمن که سهل است، هزاران مؤمن این‌گونه شهادت می‌دهند. این‌ها همگی دلیل بر صحت عمل است. کارها در تاریخ می‌ماند. ■

چه آن‌هایی که شهید را می‌شناختند و چه آن‌هایی که نمی‌شناختند، همه برایش احترام قائل بودند. این‌ها چند نفر بودند که با هم دوست و هم‌افق بودند از نظر زندگی، علمی، فکری و رفت و آمد؛ حاج آقا عبدی‌نژاد، حاج جواد اصفهانی، آقایان جبل‌عاملی، روحی و امام سدهی، این‌ها به‌اصطلاح "همه‌چیز تمام" بودند.

شما از آغاز زمان تحصیل خود در قم ساکن شدید و تا امروز در آنجا هستید. در همه این سال‌ها، قبل و بعد از شهادت، علمای قم نسبت به شهید اشرفی اصفهانی چه دیدگاهی داشته‌اند و دارند؟

چه آن‌هایی که شهید را می‌شناختند و چه آن‌هایی که نمی‌شناختند، همه برایش احترام قائل بودند. این‌ها چند نفر بودند که با هم دوست و هم‌افق بودند از نظر زندگی، علمی، فکری و رفت و آمد؛ حاج آقا عبدی‌نژاد، حاج جواد اصفهانی، آقایان جبل‌عاملی، روحی و امام سدهی، این‌ها به‌اصطلاح "همه‌چیز تمام" بودند.

وقتی با شهید اشرفی اصفهانی روبه‌رو می‌شدید، بهترین حسی که به شما دست می‌داد چه بود؟ مثلاً علامه طباطبایی بعد از شهادت شهید مطهری می‌گفتند هر وقت، من ایشان را می‌دیدم به رقص درمی‌آمدم.

به محض روبه‌رو شدن با آقای اشرفی اصفهانی، حتی‌المقدور سعی می‌کردیم رعایت محضر ایشان بشود، ادب را رعایت می‌کردیم، حریم را حفظ می‌کردیم، می‌دانستیم که ایشان مرد شایسته‌ای است، مردی خدایی و انقلابی است. پیرمرد با این‌که اصلاً به او نمی‌خورد، لباس سپاهی پوشیده و ایستاده بود مقابل سپاهی‌ها که رژه می‌رفتند، من خیلی تعجب کردم و



من تحصیلاتم در قم صورت گرفت، اما تابستان‌ها - موقع تعطیلی - به مدرسه بروجردی می‌رفتم و بازدید می‌کردیم. اوایل طلبگی‌ام بود که معلم می‌خواندم. ایشان نصیحت می‌کرد و نصیحت‌های‌شان هم خیلی در ما اثر می‌گذاشت.

از نصیحت‌های‌شان بگویید.

بیش‌تر راجع به مسائل طلبگی بود که مثلاً طلبه نباید بی‌اعتنا به مردم باشد، باید غنای روحی و معنوی داشته باشد و خودش هم همین‌طور بود.

شبهه درسی ایشان چگونه بود؟

خیلی خوب. ایشان مدرس رسمی بود و می‌دانیم که در قم هم درجه و مرتبه علمی‌الایی داشت.

شما چه موقع به کرمانشاه برگشتید؟

تا زمانی که پدرم در قید حیات بودند تابستان‌ها به کرمانشاه می‌آمدم. پس از این‌که پدرم فوت کردند به مدت بیست سال به کرمانشاه نرفتم، تا دو سال پیش که دوباره به کرمانشاه برگشتم و هنوز هم گاهی سری به آنجا می‌زنم.

در آن چهار سال پس از انقلاب که آیت‌الله اشرفی امام جمعه کرمانشاه بودند، آیا شما آنجا بودید؟

نه، فقط خیلی کم به آنجا سر می‌زدم.

به نظرات فضای آن چهار سال، با وجود فضای جدید نظام و نیز حضور آیت‌الله اشرفی اصفهانی چه تفاوتی با کرمانشاهی که قبل از انقلاب دیده بودید، داشت؟

متأسفانه با ایشان نمی‌ساختند، اختلاف داشتند، البته چنین اختلافاتی در هر زمانی با هر کسی وجود دارد. اما آیت‌الله اشرفی بسیار مظلوم بود و به‌نوعی گرفتارش می‌کردند. در نهایت، خداوند متعال آن‌قدر او را دوست داشت که با شهادت به نزد خود بُردش. اگر هم شهید نمی‌شد به‌دلیل کهولت سن شاید یکی، دو سال بیش‌تر زنده نمی‌ماند، ولی به‌سبب شأن و مقام والایش مقدر بود که با این حالت معنوی از دنیا برود.

از ایشان چه خاطراتی دارید؟

تمام خاطرات من خوشی است. ایشان در رفتارشان متواضع بود. گاهی به منزل پدر ما می‌آمد و گاهی پدر ما به منزل ایشان می‌رفت. باادب، بااحتیاط بود، تمام اصول روحانیت را ایشان تمام‌عیار رعایت می‌کرد. زندگی خیلی ساده‌ای داشت با معیشتی خیلی مختصر.

در آن چهار سال ایشان چه اثراتی توانست در شهر شما به‌جا بگذارد؟

خب، مورد اعتماد حضرت امام و تقریباً نماینده تام‌الاختیار معظمّ له بود و خدماتی هم می‌کرد. حوزه را ایشان اداره می‌کرد، درس می‌گفت، به طلبه‌ها حقوق می‌داد و طلبه‌ها در کرمانشاه در آن زمان زیردست ایشان بودند.

پس از این‌که به‌عنوان نماینده تام‌الاختیار امام یک استان دست ایشان بود، باز هم با ایشان مراوده داشتید؟

خیر، پس از آن‌که من به قم آمدم، به جهاتی، دیگر به کرمانشاه نرفتم.

آیا روحیات ایشان تغییر کرد؟ براساس چیزهایی که شما دیدید یا شنیدید.

نه، اما می‌دانم و مطمئنم که تغییر نکرده بود. در همان منزلی که بود مانده بودند.